

New Words & Expressions

Session 1

addition /ə'dɪf.ən/ *n.*

۱- افزایش، اضافه ۲- افزودن ۳- عضو جدید؛ چیز اضافه شده ۴- اضافی، بیشتر

With the addition of a few pictures on the walls, this room will look very lovely.

با افزودن چند تصویر به دیوارها، این اتاق بسیار دوست‌داشتنی به نظر خواهد رسید.



agreement /ə'grɪ:.mənt/ *n.*

۱- موافقت، توافق ۲- موافقت‌نامه، قرارداد

Both sides were in agreement on the basic terms, but many details had to be worked out.

هر دو طرف در مورد شروط اصلی توافق داشتند، ولی جزئیات فراوانی باید حل‌وفصل می‌شد.



appreciation /ə'pri:.ʃi'ei.jən/ *n.*

۱- قدردانی، سپاس، حق‌شناسی ۲- فهم، شناخت، درک

She was grateful for the help and baked them a cake to show her appreciation.

او بابت کمک ممنون بود و برایشان کیکي پخت تا قدردانی‌اش را نشان دهد.



boost /bu:st/ *v. n.*

۱- [روحیه و غیره] بالا بردن، تقویت کردن ۲- [تولید، فروش] افزایش دادن، زیاد کردن
۳- کمک، تقویت؛ افزایش

Research has shown that a positive attitude helps to boost your body's healing power.

تحقیق نشان داده است که رویکردی مثبت به تقویت کردن توان شفایابی بدن شما کمک می‌کند.



bring up /brɪŋ ʌp/ *v.*

۱- [کودک، حیوان] بزرگ کردن، بار آوردن، پروردن ۲- [مسئله، پرسش] مطرح کردن، ذکر کردن

After her husband's death, she brought up the two children all by herself.

او پس از مرگ شوهرش، آن دو کودک را خودش به تنهایی بزرگ کرد.

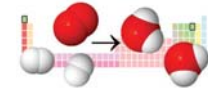


combine /kəm'baɪn/ *v.*

۱- ترکیب کردن، تلفیق کردن ۲- ترکیب شدن؛ به هم پیوستن

When hydrogen and oxygen molecules combine to form water, heat and electricity are produced.

وقتی مولکول‌های هیدروژن و اکسیژن ترکیب می‌شوند تا تشکیل آب بدهند، گرما و الکتریسیته تولید می‌شود.



confirm /kən'fɜ:.rm/ *v.*

تأیید کردن، تصدیق کردن؛ مورد تأیید قرار دادن

Six people have confirmed that they will be attending, and ten haven't replied yet.

شش نفر تأیید کرده‌اند که آن‌ها شرکت خواهند کرد و ده [نفر] هنوز پاسخ نداده‌اند.



dedicated /'ded.ə.keɪ.tɪd/ *adj.*

۱- متعهد، دلسوز، پایبند ۲- اختصاصی، مختص

We have a TV channel completely dedicated to news, and another dedicated to sport.

ما یک کانال تلویزیونی کاملاً مختص خبر و یکی دیگر مختص ورزش داریم.

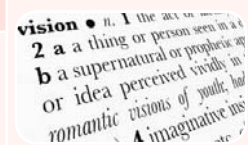


definition /,def.i'nɪf.ən/ *n.*

۱- تعریف ۲- [وظایف و غیره] تعیین

He knows the definition of lots of words, but he can't actually use many of them in a proper sentence.

او تعریف کلمات بسیاری را می‌داند ولی در واقع نمی‌تواند بسیاری از آن‌ها را در جمله‌ای مناسب به کار برد.



deserve /di'zɜ:.rv/ *v.*

سزاوار ... بودن، لایق ... بودن، شایسته ... بودن

She deserved to lose her job. She was actually stealing from the company!

او سزاوار از دست دادن شغلش بود. او داشت در واقع از شرکت دزدی می‌کرد!



discover /di'skʌv.ər/ v.

کشف کردن؛ پیدا کردن؛ [دلیل، علت] پی بردن به، فهمیدن

Researchers hope to discover new treatments that may help people suffering from migraine headaches.

پژوهشگران امیدوارند که درمان‌های تازه‌ای پیدا کنند که ممکن است به افرادی که از سردردهای میگرنی رنج می‌برند، کمک کند.

**distinguished** /di'stɪŋ.gwɪʃt/ adj.

۱- مشهور، نامدار، سرشناس؛ برجسته؛ متمایز ۲- موقر، متین

I think grey hair on a man can look very distinguished.

من فکر می‌کنم موی خاکستری برای مرد می‌تواند بسیار موقر به نظر بیاید.

**duty** /'du:.ti/ n.

۱- وظیفه، تکلیف ۲- کار، مسئولیت

She was angry because her boss increased her duties in her job, but he didn't increase her salary.

او عصبانی بود چون رئیسش وظایف او را در شغلش افزایش داد ولی حقوقش را افزایش نداد.

**elicit** /i'lis.it/ v.

۱- [اطلاعات، پاسخ و غیره] (به زور) گرفتن، بیرون کشیدن ۲- استنباط کردن، استخراج کردن

The questionnaire was intended to elicit information on eating habits.

هدف از پرسش‌نامه این بود که اطلاعاتی درباره عادات خوردن استخراج کند.

**forgive** /fər'gɪv/ v.

بخشیدن، عفو کردن؛ [خطا، طلب و غیره] چشم‌پوشی کردن از

He lied to me, and I couldn't forgive him for that.

او به من دروغ گفت و به خاطر آن نمی‌توانم او را ببخشم.

**found** /faʊnd/ v.

پایه‌ریزی کردن، بنیاد نهادن؛ تأسیس کردن؛ دایر کردن

She left a large sum of money in her will to found the charity.

او مبلغ زیادی را در وصیت‌نامه‌اش برای دایر کردن مؤسسه خیریه باقی گذاشت.

**generate** /'dʒen.ə.reɪt/ v.

به وجود آوردن، پدید آوردن؛ تولید کردن

It is hoped that the new program will help generate jobs for young people.

امید می‌رود که برنامه جدید به پدید آوردن مشاغل برای جوانان کمک کند.

**generation** /,dʒen.ə'reɪ.ʃən/ n.

۱- نسل ۲- تولید؛ ایجاد

Most fathers these days take a greater role in the raising of their children than fathers of past generations.

بیشتر پدرها امروزه نقش پررنگ‌تری در بزرگ کردن فرزندانشان [برعهده] می‌گیرند تا پدران نسل‌های قبل.

**heritage** /'her.ɪ.tɪdʒ/ n.

میراث، ارث

The beautiful forests of this country are part of our national heritage and must be protected.

جنگل‌های زیبای این کشور بخشی از میراث ملی ما هستند و باید محافظت شوند.

**inform** /ɪn'fɔ:rm/ v.

مطلع کردن، خبر دادن به، اطلاع دادن به

I am pleased to inform you that you have won the first prize in this month's competition.

خرسندم به شما اطلاع دهم که شما برنده جایزه نخست در رقابت این ماه شده‌اید.

**inspiration** /,ɪn.spə'reɪ.ʃən/ n.

۱- الهام ۲- منبع الهام، الهام‌بخش

Our success was a source of inspiration for many countries in Africa.

موفقیت ما منبع الهامی برای کشورهای بسیاری در آفریقا بود.



install /ɪn'stɑ:l/ *v.* نصب کردن، کار گذاشتن

We got some new software for our computer, but we don't know exactly how to install it.
ما نرم‌افزار جدیدی برای کامپیوترمان گرفتیم ولی دقیقاً نمی‌دانیم چگونه نصبش کنیم.



lack /læk/ *n.v.* ۱- نبود، فقدان، کمبود ۲- فاقد ... بودن، نداشتن

A recent study suggests that lack of regular physical activity kills more people than smoking.
پژوهشی تازه نشان می‌دهد که نبود فعالیت جسمی منظم افراد بیشتری را می‌کشد تا سیگار کشیدن.



location /loo'keɪ.jən/ *n.* ۱- محل، مکان، موقعیت ۲- تعیین جا، تعیین محل

A map showing the location of the house will be sent to you.
یک نقشه که موقعیت خانه را نشان می‌دهد برای شما فرستاده می‌شود.



lower /'loo.ər/ *v.* ۱- پایین آوردن، پایین کشیدن ۲- پایین آمدن

The doctor told me to sponge Erik with cold water in order to lower his temperature.
پزشک به من گفت که اریک را با آب سرد [و] ابر شست‌وشو بدهم تا دمای [بدن] او پایین بیاید.



not surprisingly /nɑ:t sə'rpraɪ.zɪŋ.li/ عجیب نیست که، تعجبی ندارد که

Not surprisingly, the Japanese company has been the market leader for most of its history.
تعجبی ندارد که شرکت ژاپنی در عمده‌تاریخچه‌اش پیشرو بازار بوده است.



note /nəʊt/ *v. n.* ۱- توجه کردن به / که، دقت کردن به / که ۲- متوجه شدن که؛ متوجه ... بودن ۳- ذکر کردن، خاطرنشان کردن ۴- یادداشت کردن ۵- یادداشت

I noted her habit of looking at the floor whenever I asked her a question.
من متوجه این عادت او شدم که هر وقت از او سؤالی می‌پرسیدم به زمین نگاه می‌کرد.



ordinary /'ɔ:rdən.eri/ *adj.* عادی، معمولی

Housing prices in New York are out of reach of ordinary people.
قیمت‌های مسکن در نیویورک، خارج از دسترس مردم معمولی است.



pause /pa:z/ *v. n.* ۱- درنگ کردن، مکث کردن؛ توقف کردن ۲- درنگ، وقفه

The hikers paused to drink some water, and then continued up the trail.
طبیعت‌گردها توقف کردند تا مقداری آب بنوشند و بعد در امتداد مسیر [به پیاده‌روی] ادامه دادند.



principle /'prɪn.sə.pəl/ *n.* اصل، اساس، مبنا

The organization works on the principle that all members have the same rights.
سازمان بر این اساس فعالیت می‌کند که تمام اعضا حقوقی برابر دارند.



process /'pra:.ses/ *n. v.* ۱- روند، پروسه ۲- فرایند ۳- [مواد خام و غیره] عمل آوردن، فراوری کردن؛ [مواد غذایی] کنسرو کردن ۴- پردازش کردن

An enzyme in the saliva of the mouth starts the process of breaking down the food.
یک آنزیم در بزاق دهان فرایند تجزیه غذا را آغاز می‌کند.







provide /prə'vaɪd/ *v.* ۱- تهیه کردن، فراهم کردن، مهیا کردن، آماده کردن ۲- در اختیار گذاشتن، ارائه دادن





These documents will provide you with all the information you need to write your report.
این مدارک تمام اطلاعاتی را که شما برای نوشتن گزارشتان [به آن] نیاز دارید در اختیارتان قرار می‌دهد.



<p>quantity /'kwɑ:n.tə.ti/ <i>n.</i> ۱- کمیت ۲- مقدار، اندازه، تعداد</p> <p>In the city, large quantities of garbage are being produced every day.</p> <p>هر روزه در شهر، مقادیر زیادی زباله تولید می‌شود.</p>	
<p>record /'rekərd/ <i>n.</i> /rɪ'kɔ:rd/ <i>v.</i> ۱- گزارش، شرح؛ ثبت ۲- سابقه، پیشینه ۳- [ورزش] رکورد ۴- ثبت کردن، یادداشت کردن، ضبط کردن</p> <p>The scientists have been recording levels of pollution in the area for the last 15 years.</p> <p>دانشمندان در ۱۵ سال گذشته سطوح آلودگی را در منطقه ثبت می‌کرده‌اند.</p>	
<p>regard /rɪ'gɑ:rd/ <i>v. n.</i> ۱- به شمار آوردن، تلقی کردن؛ لحاظ کردن، در نظر گرفتن ۲- نگاه کردن، نگرستن ۳- توجه کردن به، رعایت کردن ۴- توجه، اعتنا ۵- احترام</p> <p>Ancient Egyptians regarded the heart as the center of intelligence and emotion.</p> <p>مصریان باستان قلب را به عنوان مرکز هوش و هیجان به شمار می‌آوردند.</p>	
<p>religious /rɪ'lɪdʒ.əs/ <i>adj.</i> ۱- مذهبی، متدین ۲- دینی؛ (مربوط به) دین</p> <p>Her religious beliefs are one aspect of her personality that people don't always see.</p> <p>باورهای مذهبی او جنبه‌ای از شخصیتش هستند که مردم همیشه نمی‌بینند.</p>	
<p>replace /rɪ'pleɪs/ <i>v.</i> ۱- جایگزین کردن، جانشین کردن ۲- سر جای خود برگرداندن، سر جای خود گذاشتن</p> <p>During the war, women went to work in the factories to replace the men who were fighting.</p> <p>در طول جنگ، زنان برای کار به کارخانه‌ها رفتند تا جایگزین مردانی شوند که می‌جنگیدند.</p>	
<p>reply /rɪ'plai/ <i>v. n.</i> ۱- جواب دادن، پاسخ دادن ۲- جواب ... را دادن، پاسخ ... را دادن ۳- جواب، پاسخ</p> <p>We asked Jane to help, but she replied that she was too busy.</p> <p>ما از جین خواستیم که کمک کند ولی او پاسخ داد که خیلی گرفتار است.</p>	
<p>responsibility /rɪ,spɑ:n.sə'bil.ə.ti/ <i>n.</i> ۱- مسئولیت ۲- وظیفه، تعهد</p> <p>It is your responsibility to make sure that your homework is done on time.</p> <p>این مسئولیت تو است که مطمئن شوی که تکلیف‌ت سر وقت انجام می‌شود.</p>	
<p>select /sə'lekt/ <i>v.</i> انتخاب کردن، برگزیدن</p> <p>One of the most important steps in learning a second language is selecting the course of study that's right for you.</p> <p>یکی از مهم‌ترین گام‌ها در آموختن زبان دوم انتخاب کردن دوره مطالعه‌ای است که برای شما مناسب است.</p>	
<p>share /ʃeɪ/ <i>v. n.</i> ۱- تقسیم کردن، قسمت کردن ۲- شریک شدن در ۳- شرکت داشتن در ۴- اشتراک داشتن در، مشترک بودن در ۵- سهم، بخش، قسمت</p> <p>I think we both share the same general values even if we disagree on some things.</p> <p>فکر می‌کنم هر دوی ما در ارزش‌های عمومی یکسانی مشترک هستیم، حتی اگر در مورد برخی چیزها اختلاف داشته باشیم.</p>	
<p>shout /ʃaʊt/ <i>v. n.</i> ۱- فریاد کشیدن، فریاد زدن ۲- با فریاد گفتن، با صدای بلند گفتن ۳- فریاد</p> <p>The music was so loud at the party that we had to shout at each other to have a conversation.</p> <p>در مهمانی، موسیقی آن قدر بلند بود که برای داشتن مکالمه (صحبت کردن) باید سر هم داد می‌زدیم.</p>	

<p>solution /səˈluːʃən/ <i>n.</i> ۱- جواب، راه حل ۲- [شیمی] محلول</p> <p>They help you talk through your problems, but they don't give you any solutions. آن‌ها به شما کمک می‌کنند تا با صحبت کردن از مشکلات خود عبور کنید ولی هیچ راه‌حلی به شما نمی‌دهند.</p>	
<p>strength /streŋθ/ <i>n.</i> ۱- قدرت، نیرو؛ توان ۲- نقطه قوت ۳- استحکام، دوام</p> <p>After the operation, he spent several weeks relaxing and gaining strength. پس از عمل [جراحی]، او چند هفته به استراحت و بازیافتن توان پرداخت.</p>	
<p>terrible /ˈter.ə.bəl/ <i>adj.</i> ۱- وحشتناک، هولناک ۲- [درد] شدید، طاقت‌فرسا ۳- خیلی بد</p> <p>The meal I ordered at that restaurant tasted terrible, so I asked for my money back. غذایی که در آن رستوران سفارش دادم طعم خیلی بدی داشت، بنابراین [از آن‌ها] خواستم که پولم را پس بدهند.</p>	
<p>willing /ˈwɪl.ɪŋ/ <i>adj.</i> ۱- علاقه‌مند، مشتاق ۲- [شخص] حاضر، آماده</p> <p>If you're willing to fly at night, you can get a much cheaper ticket. اگر حاضر باشید شب پرواز کنید، می‌توانید بلیت بسیار ارزان‌تری بگیرید.</p>	

Session 2

<p>accidentally /ˌæk.səˈdent.əl.i/ <i>adv.</i> اتفاقی، برحسب تصادف</p> <p>The cake was ruined when she accidentally put a cup of salt in it instead of sugar. وقتی او برحسب تصادف یک فنجان نمک به جای شکر در آن ریخت، کیک خراب شد.</p>	
<p>aloud /əˈlaʊd/ <i>adv.</i> بلند، با صدای بلند</p> <p>The students took turns reading a paragraph aloud to practice their pronunciation. دانش‌آموزان به نوبت پاراگرافی را با صدای بلند خواندند تا بر روی تلفظشان تمرین کنند.</p>	
<p>as well /æz wel/ هم، نیز، هم‌چنین</p> <p>Not only do the nurses want a pay increase, they want reduced hours as well. نه تنها پرستاران افزایش پرداخت می‌خواهند، بلکه کاهش ساعات [کاری] نیز می‌خواهند.</p>	<p style="text-align: center; font-size: 2em; font-family: cursive;">as well</p>
<p>author /ˈɑː.θər/ <i>n.</i> نویسنده، مؤلف</p> <p>The author of the Harry Potter books has become one of the richest writers in the world. نویسنده کتاب‌های هری پاتر به یکی از ثروتمندترین نویسندگان در جهان بدل شده است.</p>	
<p>blessing /ˈbles.ɪŋ/ <i>n.</i> ۱- رحمت، لطف الهی ۲- موهبت، نعمت ۳- دعای خیر</p> <p>It was a real blessing that no one was in the house when it caught fire. این واقعاً یک رحمت [الهی] بود که کسی در خانه نبود وقتی آتش گرفت.</p>	
<p>burst into tears /bɜːrst ˈm.tuː tɜːz/ زیر گریه زدن</p> <p>The moment she heard the news of her son's death, she burst into tears. لحظه‌ای که او خبر مرگ پسرش را شنید، زیر گریه زد.</p>	
<p>by accident /baɪ ˈæk.sə.dənt/ اتفاقی، تصادفی</p> <p>I found her letter by accident as I was looking through my files. وقتی داشتم در پوشه‌هایم می‌گشتم، اتفاقی نامه او را پیدا کردم.</p>	

<p>by heart /baɪ ha:rt/ از حفظ، از بر</p> <p>My father can still recite the poems he learned by heart at school.</p> <p>پدرم هنوز می‌تواند شعرهایی را که در مدرسه حفظ کرده بود، از بر بخواند.</p>	
<p>compound /'kɑ:m.paʊnd/ <i>adj. n. v.</i> ۱- مرکب ۲- ترکیب، مخلوط ۳- ترکیب کردن</p> <p>Although minerals can consist of a single element, most minerals are actually compounds.</p> <p>اگرچه مواد معدنی می‌توانند از یک عنصر واحد تشکیل شده باشند، اکثر مواد معدنی در واقع ترکیب [شیمیایی] هستند.</p>	
<p>countless /'kaʊnt.ləs/ <i>adj.</i> بی‌شمار، بی‌حد، بی‌حساب، بی‌اندازه</p> <p>These alarms save countless lives every year, and every house should have them.</p> <p>این آژیرها هر سال زندگی‌های بی‌شماری را نجات می‌دهند و هر خانه‌ای باید [یکی از] آن‌ها را داشته باشد.</p>	
<p>diploma /drɪ'plɒ.mə/ <i>n.</i> دیپلم، مدرک، گواهی‌نامه</p> <p>It's hard to find a good job if you don't have a high school diploma.</p> <p>اگر دیپلم دبیرستان نداشته باشید، پیدا کردن یک شغل خوب دشوار است.</p>	
<p>either /'i:ðər/ <i>conj. pron. adv.</i> ۱- [در مورد دو یا چند چیز یا شخص] یا ۲- هریک، هر کدام ۳- هم، آن هم</p> <p>You should water plants either first thing in the morning or last thing at night.</p> <p>شما باید یا گیاهان را اول صبح آب بدهید یا آخر شب.</p>	
<p>failure /'feɪ.ljər/ <i>n.</i> شکست، عدم موفقیت، ناکامی</p> <p>The cost of the project was enormous, but it was not the main cause of its failure.</p> <p>هزینه آن پروژه سرسام‌آور بود ولی آن دلیل اصلی شکستش نبود.</p>	
<p>feel / be honored احساس افتخار کردن / مفتخر بودن</p> <p>I felt very honored to be included in the National Football Team.</p> <p>من از این‌که در تیم ملی فوتبال گنجانده شدم خیلی احساس افتخار می‌کردم.</p>	
<p>grateful /'ɡreɪ.təl/ <i>adj.</i> ممنون، سپاسگزار، متشکر؛ [نامه] تشکرآمیز</p> <p>I am very grateful to my parents for supporting me while I was studying English in America.</p> <p>من از پدر و مادرم بسیار ممنونم به خاطر حمایت از من وقتی که در آمریکا زبان انگلیسی می‌خواندم.</p>	
<p>guideline /'ɡaɪd.laɪn/ <i>n.</i> دستورالعمل؛ راهنما، سرمشق</p> <p>You must follow the guidelines for essay writing to ensure your essay has the proper format.</p> <p>تو باید از دستورالعمل‌های نوشتن مقاله پیروی کنی تا مطمئن شوی [که] مقالات فرمت مناسبی دارد.</p>	
<p>hard of hearing /hɑ:rd ə:v 'hɪr.ɪŋ/ <i>adj.</i> سنگین‌گوش، کم‌شنوا</p> <p>You'll have to speak more loudly. I'm afraid he's rather hard of hearing.</p> <p>تو باید بلندتر صحبت کنی. او متأسفانه کمی سنگین‌گوش است.</p>	
<p>hate /heɪt/ <i>v.</i> نفرت داشتن از / از این‌که، متنفر بودن از / از این‌که</p> <p>Tony hated science when he was at school because he wasn't any good at it.</p> <p>تونی وقتی که در مدرسه بود از [درس] علوم متنفر بود چون اصلاً در آن خوب نبود.</p>	
<p>hence /hens/ <i>adv.</i> بنابراین، از این رو، بدین جهت</p> <p>Our production costs have increased; hence our prices have gone up as well.</p> <p>هزینه‌های تولید ما افزایش یافته است؛ بنابراین قیمت‌های ما هم بالا رفته است.</p>	

honor /'ɑ:ˌnɔːr/ v. n. ۱- احترام گذاشتن به، احترام قائل شدن برای، پایبند بودن به ۲- مفتخر ساختن

۳- احترام؛ عزت؛ افتخار ۴- مایهٔ افتخار

It is very exciting to have the honor of competing for my country at the Olympics.

این بسیار هیجان‌انگیز است که افتخار رقابت کردن برای کشورم در المپیک را داشته باشم.



importantly /ɪm'pɔ:rt.tənt.li/ adv.

به‌طور عمده، اساساً؛ مهم این‌که

She has a pleasant personality, but more importantly, she is well qualified for the job.

او شخصیت دلچسبی دارد، ولی مهم‌تر این‌که او برای این‌کار به خوبی واجد شرایط است.



interestingly /'ɪn.trəs.tɪŋ.li/ adv.

۱- جالب این‌که، عجیب این‌که ۲- به طرز جالبی

The essay started interestingly, but failed to follow through.

مقاله به طرز جالبی آغاز شد ولی نتوانست تا انتها [همین روند را] دنبال کند.



kindly /'kamd.li/ adv.

۱- با محبت، با مهربانی ۲- لطفاً

Stella has very kindly offered to help out with the food for the party.

استلا با مهربانی بسیار پیشنهاد داده که در مورد غذا برای مهمانی کمک کند.



kindness /'kamd.nəs/ n.

مهربانی، محبت، لطف

I would like to thank all the fans for their kindness over the years.

من می‌خواهم از تمام هواداران به خاطر لطفشان در طول این سال‌ها تشکر کنم.



meaningful /'mi:niŋ.fəl/ adj.

۱- با معنی، معنی‌دار ۲- [توضیح و غیره] قابل فهم ۳- ارزشمند، سودمند

Without more data we cannot make a meaningful comparison of the two systems.

بدون داده‌های بیشتر، ما نمی‌توانیم مقایسه‌ای معنادار میان این دو سیستم انجام دهیم.



on the other hand /ɑ:n ði: 'ʌð.ər hənd/

از سوی دیگر، از طرف دیگر

My husband likes classical music – I, on the other hand, like all kinds.

همسر من موسیقی کلاسیک دوست دارد؛ از سوی دیگر، من همه نوع [موسیقی] را دوست دارم.



passive /'pæs.ɪv/ adj.

۱- منفعل، غیرفعال، بی‌تحرك؛ بی‌اختیار؛ بدون اختیار ۲- [حالت چهره] بی‌تفاوت،

بی‌اعتنا ۳- [در دستور زبان] (فعل) مجهول

He had a passive expression on his face, but I knew that he was extremely excited.

او حالت بی‌تفاوتی بر چهره‌اش داشت، ولی من می‌دانستم که بسیار هیجان‌زده است.



peaceful /'pi:s.fəl/ adj.

۱- آرام ۲- صلح‌آمیز، صلح‌طلبانه ۳- صلح‌دوست، صلح‌طلب

We must try to find a peaceful solution to the conflict.

ما باید تلاش کنیم که راه‌حل صلح‌آمیزی برای این مناقشه پیدا کنیم.



physician /frɪ'zɪʃ.ən/ n.

پزشک، دکتر

People with heart problems should talk to their physician before making the trip.

افراد دارای مشکلات قلبی باید قبل از انجام سفر با پزشک خود صحبت کنند.



repeated /rɪ'pi:tɪd/ adj.

مکرر، پی‌درپی، پشت سر هم

His repeated promises to pay them back were just empty words.

وعده‌های مکرر او برای برگرداندن [پول] به آن‌ها فقط حرف‌های توخالی بودند.



<p>repeatedly /rɪˈpi:təd·li/ <i>adv.</i> به کرات، بارها و بارها</p> <p>Graham's doctor has repeatedly warned him not to work so hard.</p> <p>پزشک گراهام بارها و بارها به او هشدار داده است [که] این قدر سخت کار نکند.</p>	
<p>sense of belonging /sens əˈv biˈlɔ:ŋ.ɪŋ/ حس تعلق</p> <p>Membership of a group may provide an individual with a sense of belonging.</p> <p>عضویت در یک گروه ممکن است به فرد یک حس تعلق بدهد.</p>	
<p>sense of identity /sens əˈv aɪˈden.tə.ti/ حس هویت</p> <p>Many teenagers play sports to gain a sense of identity.</p> <p>بسیاری از نوجوانان ورزش می‌کنند تا یک حس هویت به دست آورند.</p>	
<p>signal /ˈsɪɡ.nəl/ <i>v. n.</i> ۱- علامت دادن، اشاره کردن ۲- پیام فرستادن ۳- نشان دادن، حکایت از ... داشتن ۴- علامت ۵- نشانه</p> <p>She signaled to the cars behind her that they were going the wrong way.</p> <p>او به ماشین‌های پشت سرش علامت داد که دارند به مسیر اشتباه می‌روند.</p>	
<p>spare /sper/ <i>v. adj. n.</i> ۱- رحم کردن به، بخشیدن ۲- معاف کردن از ۳- [وقت، پول] اختصاص دادن ۴- اضافی، یدکی ۵- [چرخ] زاپاس</p> <p>The boss is pretty busy, so he can only spare a few minutes to talk to you today.</p> <p>رئیس سرش خیلی شلوغ است، بنابراین امروز فقط چند دقیقه را می‌تواند به صحبت کردن با تو اختصاص دهد.</p>	
<p>spare no pains /sper noʊ peɪnz/ از هیچ کاری مضایقه نکردن، از هیچ کاری فروگذار نکردن</p> <p>The hotel staff spared no pains to ensure that our stay was as enjoyable as possible.</p> <p>کارکنان هتل از هیچ کاری فروگذار نکردند تا مطمئن شوند که اقامت ما تا حد ممکن لذت‌بخش باشد.</p>	
<p>take temperature /teɪk ˈtemprətʃər/ درجهٔ حرارت ... را گرفتن</p> <p>The doctor examined him and took his temperature.</p> <p>پزشک او را معاینه کرد و درجهٔ حرارت او را گرفت.</p>	
<p>teenager /ˈtiːn.eɪ.dʒər/ <i>n.</i> نوجوان [از ۱۳ تا ۱۹ سال]</p> <p>Many parents find it hard to relate to their children when they are teenagers.</p> <p>بسیاری از پدر و مادرها برایشان سخت است که با فرزندانشان وقتی که نوجوان هستند ارتباط برقرار کنند.</p>	
<p>tool /tu:l/ <i>n.</i> ابزار، وسیله</p> <p>The only tools you need for this job are a hammer and a screwdriver.</p> <p>تنها وسایلی که برای این کار نیاز داری یک چکش و یک پیچ‌گوشی است.</p>	
<p>uncertainty /ʌnˈsɜːtən.ti/ <i>n.</i> تردید، شک، شک و تردید، عدم اطمینان؛ بی‌ثباتی، بلاتکلیفی</p> <p>There is a great deal of uncertainty about the company's future.</p> <p>شک و تردید بسیاری دربارهٔ آیندهٔ شرکت وجود دارد.</p>	
<p>unconditionally /ˌʌn.kənˈdɪʃ.ən.əl.i/ <i>adv.</i> بی‌قیدوشرط، بی‌چون‌وچرا</p> <p>His mother said she would support him unconditionally, no matter what happened.</p> <p>مادرش گفت که بی‌قیدوشرط از او حمایت می‌کند، صرف‌نظر از هر چیزی [که] پیش بیاید.</p>	

unnatural /ʌnˈnætʃ.ə.rəl/ *adj.* ۱- غیرطبیعی ۲- غیرعادی، غیرمعمول ۳- [خنده، رفتار] تصنعی، ساختگی

It was very cold, which was very unnatural for late spring.

[هوا] بسیار سرد بود که برای اواخر بهار بسیار غیرمعمول بود.



voice /vɔɪs/ *n.*

۱- [در مورد انسان] صدا، آوا ۲- نظر، عقیده؛ نفوذ

Larry always speaks in such a low voice that I can barely understand what he says.

لری همیشه با چنان صدای آهسته‌ای صحبت می‌کند که به سختی می‌توانم متوجه آن چه می‌گوید بشوم.



whereby /werˈbaɪ/ *adv.*

که به موجب آن، که بر آن اساس

They have set up a plan whereby you can spread the cost over a two-year period.

آن‌ها طرحی را تنظیم کرده‌اند که به موجب آن شما می‌توانید هزینه را در طول یک دوره دو ساله پخش کنید.



within /wɪˈdɪn/ *prep. adv.*

۱- در ظرف، در مدت ۲- در محدوده ۳- در چارچوب ۴- از داخل، در داخل

Her doctor says that she is responding well to treatment and may be released from hospital within a week.

پزشکش می‌گوید که او دارد به درمان خوب پاسخ می‌دهد و ممکن است در طول یک هفته از بیمارستان مرخص شود.



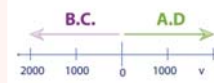
Session 3

A.D. /ˌeɪˈdiː/ *adv.* (abbreviation for Anno Domini)

بعد از میلاد (مسیح)، میلادی

Mount Vesuvius, a volcano in modern-day Italy, erupted in 79 A.D., burying the ancient city of Pompeii.

کوه وزوو، آتشفشانی در ایتالیای روزگار جدید، در [سال] ۷۹ میلادی فوران کرد [و] شهر باستانی پمپئی را مدفون کرد.



again and again /əˈgeɪn ənd əˈgeɪn/ *adv.*

بارها، به کرات

This truth has been proved again and again by the facts of history.

این حقیقت بارها و بارها توسط واقعیت‌های تاریخ اثبات شده است.



be born /biː bɔːrn/ *v.*

متولد شدن، به دنیا آمدن

It may sound strange, but you were born with 300 bones, and when you get to be an adult you only have 206.

ممکن است عجیب به نظر برسد ولی شما با ۳۰۰ استخوان به دنیا آمده‌اید و وقتی بزرگسال می‌شوید فقط ۲۰۶ تا [استخوان] دارید.



butter /ˈbʌt.ər/ *n.*

کره

Dairy products such as butter, cream, and cheese are important parts of a healthy diet.

محصولات لبنی مانند کره، خامه و پنیر بخش‌های مهم یک رژیم غذایی سالم هستند.



by the way /baɪ ðiː weɪ/

راستی، ضمناً

Oh, by the way, if you see Jackie, tell her I'll call her this evening.

اوه، راستی اگر جکی را دیدی به او بگو [امروز] غروب با او تماس می‌گیرم.



cage /keɪdʒ/ *n. v.*

۱- قفس ۲- در قفس گذاشتن؛ در قفس نگه داشتن

I don't like to keep birds in a cage; it seems cruel to prevent them from flying around.

من دوست ندارم پرنده‌ها را در قفس نگه دارم؛ بازداشتن آن‌ها از پرواز در اطراف به نظر بی‌رحمانه می‌رسد.



<p>care for /ker fɔ:t/ v. ۱- به فکر ... بودن، اهمیت دادن به ۲- مراقبت کردن از، نگهداری کردن از</p> <p>She can't go out to work because she has to stay at home to care for her old mother. او نمی‌تواند برای کار کردن بیرون برود چون باید در خانه بماند تا از مادر پیرش مراقبت کند.</p>	
<p>Caspian Sea /kæspɪən 'si:/ n. دریای خزر</p> <p>The Caspian Sea is the largest inland lake in the world, between southeast Europe and Asia. دریای خزر بزرگ‌ترین دریاچه داخلی در جهان بین اروپای جنوب شرقی و آسیاست.</p>	
<p>chess /tʃes/ n. شطرنج</p> <p>He learned to play chess by simply watching games between his father and uncle. او صرفاً با تماشای بازی‌های بین پدر و عمویش شطرنج بازی کردن را یاد گرفت.</p>	
<p>childhood /'tʃaɪld.hod/ n. (دوران) کودکی، طفولیت</p> <p>Adults often look back on their childhood as a golden age. بزرگسالان اغلب به عنوان دورانی طلایی به کودکی‌شان نگاه می‌کنند.</p>	
<p>Christ /kraɪst/ n. مسیح</p> <p>The teachings of Jesus Christ and his followers led to the establishment of the Christian religion. آموزه‌های عیسی مسیح و پیروانش به ایجاد دین مسیحیت انجامید.</p>	
<p>collocation /,kɑ:lə'keɪʃən/ n. ۱- تنظیم، ترتیب ۲- [در زبان شناسی] ترکیب پذیری (واژه‌ها)، هم‌نشینی شدن (واژه‌ها)، هم‌نشینی (واژه‌ها)</p> <p>Advanced students of English need to be aware of the importance of collocation. دانش‌آموزان [سطح] پیشرفته انگلیسی باید از اهمیت هم‌نشینی [واژه‌ها] آگاه باشند.</p>	
<p>comma /'kɑ:mə/ n. [در علامت‌گذاری] ویرگول، کاما</p> <p>The subject of address is followed by a comma: "John, you are a good man." پس از شخص [مورد] خطاب ویرگول می‌آید: «جان، تو مرد خوبی هستی.»</p>	
<p>diary /'daɪəri/ n. دفتر خاطرات</p> <p>She keeps a diary, and writes down the details of her dreams in it every morning when she wakes up. او دفتر خاطراتی نگه می‌دارد و هر روز صبح وقتی بیدار می‌شود جزئیات رؤیاهایش را در آن می‌نویسد.</p>	
<p>dishwasher /'dɪʃ.wɑ:ʃər/ n. ماشین ظرف‌شویی</p> <p>The apartment already has most appliances, including a stove, refrigerator, washer, dryer and dishwasher. آپارتمان از قبل بیشتر لوازم خانگی را دارد، از جمله یک اجاق، یخچال، رخت‌شویی، خشک‌کن و ماشین ظرف‌شویی.</p>	
<p>doer /'du:ər/ n. انجام‌دهنده، اجراکننده</p> <p>There are too many thinkers and not enough doers in our country. در کشور ما متفکران بسیاری هستند ولی اجراکنندگان کافی خیر.</p>	
<p>elder /'el.dər/ n. adj. ۱- پیر، پیشکسوت ۲- بزرگ‌تر</p> <p>They had two sons, the elder of whom died in a motor accident in 1960. آن‌ها دو پسر داشتند که [پسر] بزرگ‌تر در تصادف وسیله نقلیه در [سال] ۱۹۶۰ درگذشت.</p>	

elderly /'el.dər.li/ *adj.*

با به سن گذاشته، مسن، پیر، سالخورده

In the apartment above us, there is an elderly couple who have been married for over 50 years.
در آپارتمان بالای ما، زوج مسنی هستند که بیش از ۵۰ سال متأهل بوده‌اند (از ازدواجشان می‌گذرد).

**enjoyable** /ɪn'dʒɔɪ.ə.bəl/ *adj.*

لذت‌بخش، دلپذیر، دوست‌داشتنی

With the arrival of John's friends, the party became really enjoyable.
با آمدن دوستانِ جان، مهمانی واقعاً لذت‌بخش شد.

**ethics** /'eθ-ɪks/ *n.*

۱- علم اخلاق ۲- نظام اخلاقی، اصول اخلاقی، اخلاق

He has absolutely no ethics whatsoever, and will do whatever is necessary to get ahead.
او ابداً هیچ اصول اخلاقی‌ای ندارد و هر کاری لازم باشد برای پیش رفتن انجام می‌دهد.

**fridge** /frɪdʒ/ *n.*

یخچال

At home, we have a lot of photographs and children's drawings stuck on our fridge with magnets.
ما در خانه عکس‌ها و نقاشی‌های فراوانی از بچه‌ها داریم که با آهنرباها (مگنت‌ها) به یخچال چسبیده‌اند.

**grandchild** /'græn.tʃaɪld/ *n.*

نوه

We've got two grandchildren – a three-year-old girl and a baby boy.
ما دو نوه داریم - یک دختر سه ساله و یک پسر نوزاد.

**hug** /hʌg/ *v. n.*

۱- بغل کردن، در آغوش گرفتن ۲- بغل، آغوش

The little girl ran over to her father, and hugged his leg as soon as he walked in the door.
دختر کوچک به سوی پدرش دوید و به محض آن‌که از در وارد شد پای او را بغل کرد.

**It's a pity!**

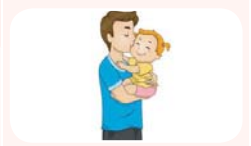
مایه تأسف است! حیف!

It's a pity that children spend so little time outside nowadays.
مایه تأسف است که کودکان امروزه انقدر وقت کمی را بیرون [از خانه] می‌گذرانند.

**kiss** /kɪs/ *v. n.*

۱- بوسیدن، ماچ کردن ۲- بوس، ماچ

The mother bent down to kiss the baby as she was covering him with a soft wool blanket.
مادر در حالی که نوزاد را با پتوی پشمی نرمی می‌پوشاند خم شد تا او را ببوسد.

**lap** /læp/ *n.*

[در حال نشسته] قسمت روی پا

"Come and sit on my lap, and I'll read you a story," said the grandmother.
مادربزرگ گفت: «بیا و روی پام بنشین و من برایت داستانی خواهم خواند.»

**loving** /'lʌv.ɪŋ/ *adj.*

[شخص] با محبت، مهربان؛ [رفتار] محبت‌آمیز

What that child needs is plenty of loving care.
آن‌چه آن کودک نیاز دارد مراقبت محبت‌آمیز فراوان است.

**microwave oven** /'maɪ.kroʊ.werɪv 'ʌv.ən/ *n.*

اجاق مایکروویو

Put the fish in the microwave oven, and it will be ready to eat in five minutes.
ماهی را در اجاق مایکروویو قرار بده و آن در پنج دقیقه آماده خوردن خواهد بود.



<p>omelet /'am·lɪt/ <i>n.</i> املت</p> <p>This omelet tastes of onions. Did you put onions in it?</p> <p>این املت مزه پیاز می‌دهد. آیا در آن پیاز ریخته‌ای؟</p>	
<p>pancake /'pæn.keɪk/ <i>n.</i> پن‌کیک، کیک تابه‌ای</p> <p>When one side is done, flip the pancake to cook the other side.</p> <p>وقتی یک طرفش پخت، پن‌کیک را برگردان تا روی دیگرش را بپزی.</p>	
<p>parrot /'per.ət/ <i>n.</i> طوطی</p> <p>According to the report, out of 329 parrot species, 30 now face extinction.</p> <p>طبق گزارش، از ۳۲۹ گونه طوطی، ۳۰ تا هم‌اکنون با [خطر] انقراض مواجه‌اند.</p>	
<p>pigeon /'pɪdʒ.ən/ <i>n.</i> کبوتر</p> <p>Pigeons can find their way home with the help of the Earth's magnetic field.</p> <p>کبوتران می‌توانند با کمک میدان مغناطیسی زمین راهشان را به خانه پیدا کنند.</p>	
<p>poetry /'pou.ə.tri/ <i>n.</i> ۱- شعر؛ اشعار ۲- هنر شاعری</p> <p>Those two lines of poetry express perfectly the profound sadness of loss.</p> <p>آن دو خط شعر به نحوی عالی اندوه عمیق فقدان را بیان می‌کنند.</p>	
<p>professor /prə'fes.ər/ <i>n.</i> ۱- استاد (دانشگاه) ۲- [به عنوان لقب] پروفیسور، استاد</p> <p>To prepare for an exam, try looking at old tests and analyzing what the professor emphasizes in class.</p> <p>برای آماده شدن برای یک آزمون، نگاه کردن به آزمون‌های قبلی و تجزیه و تحلیل آن چه استاد سر کلاس تأکید می‌کند را امتحان کنید.</p>	
<p>quick meal /kwɪk miəl/ <i>n.</i> غذای سریع، غذای حاضری</p> <p>We had a quick meal in a small local restaurant, and then ran to catch the train.</p> <p>ما در یک رستوران کوچک محلی غذایی سریع خوردیم و سپس دویدیم تا به قطار برسیم.</p>	
<p>robber /'rɑ:.bər/ <i>n.</i> دزد، سارق</p> <p>The robbers forced bank staff to give them \$20,000 in cash.</p> <p>سارقان، کارکنان بانک را وادار کردند که ۲۰,۰۰۰ دلار پول نقد به آن‌ها بدهند.</p>	
<p>score /skɔ:r/ <i>n. v.</i> ۱- [در امتحان و غیره] نمره ۲- [در مسابقه و بازی] امتیاز، نتیجه ۳- نمره گرفتن ۴- گل زدن، امتیاز گرفتن</p> <p>She scored 18 out of 20 in the spelling test.</p> <p>او در امتحان دیکته نمره ۱۸ از ۲۰ گرفت.</p>	
<p>sofa /'soʊ.fə/ <i>n.</i> کاناپه؛ مبیل راحتی</p> <p>You can easily change this sofa into a very comfortable double bed for guests.</p> <p>شما به راحتی می‌توانید این کاناپه را به یک تخت دونفره بسیار راحت برای مهمانان تبدیل کنید.</p>	
<p>starter /'sta:r.tər/ <i>n.</i> ۱- شروع‌کننده، آغازکننده ۲- نقطه شروع ۳- پیش غذا</p> <p>I think this book is a good starter for an understanding of the world geography and its role in the politics.</p> <p>فکر می‌کنم این کتاب نقطه شروع خوبی برای فهم جغرافیای جهان و نقش آن در سیاست است.</p>	

tag /tæg/ *n. v.* ۱- [روی کالاها] برچسب ۲- [در دستور زبان] (پرسش) تأییدی ۳- برچسب زدن به

The price tag was missing, so I couldn't tell how much the shirt cost.

برچسب قیمت گم شده بود، به همین خاطر نتوانستم بفهمم که آن پیراهن قیمتش چه قدر بود (چه قدر هزینه داشت).



textbook /'tekst.bʊk/ *n.*

کتاب درسی

The textbook was first published in 1858 and is now in its 37th edition.

این کتاب درسی، ابتدا در [سال] ۱۸۵۸ به چاپ رسید و اکنون در سی و هفتمین ویرایش خود به سر می‌برد.



TV series /,ti:'vi:'sɪ:z/ *n.*

سریال تلویزیونی

The TV series examines childhood from the viewpoints of twelve different families.

این سریال تلویزیونی کودکی را از نقطه نظر دوازده خانواده مختلف بررسی می‌کند.



vase /veɪs/ *n.*

گلدان

I didn't have the heart to tell her that her beautiful vase was broken.

من دل [و جرئت] را نداشتم که به او بگویم گلدان زیبایش شکسته است.



Blank writing area with horizontal lines for notes.

Vocabulary Tests

- 1487. The President has been fully the recent advances.** ریاضی ۹۳ - با تغییر
- 1) compared with 2) located by 3) released on 4) informed of
- 1488. We were glad to see that the of more wood to the fire made it brighter and warmer.** ریاضی ۹۴
- 1) addition 2) formation 3) pollution 4) location
- 1489. I can't believe it. He gave an hour-long speech and didn't even once to look at his notes.**
- 1) insist 2) confirm 3) pause 4) select
- 1490. You cannot rely on her. For, she arrived an hour late for an important meeting yesterday.**
- 1) principle 2) record 3) function 4) instance
- 1491. My kids are driving me crazy. They never seem to listen to me unless I at them.**
- 1) burst 2) reply 3) elicit 4) shout
- 1492. Many diseases which kill people in the developing countries could be treated at very little cost.**
- 1) financially 2) successfully 3) personally 4) increasingly
- 1493. When raw materials or foods are, they are changed in a suitable manner for a particular purpose.**
- 1) replaced 2) processed 3) managed 4) stored هنر ۸۶ - با تغییر
- 1494. These resources are expected to help build 5,000 new homes and 23,000 temporary jobs.**
- 1) generate 2) select 3) inspire 4) appreciate
- 1495. A medical doctor, especially one who has general skill and is not a surgeon is called a/an**
- 1) scientist 2) psychologist 3) physician 4) inventor
- 1496. When you have been through a experience like that, it takes a long time to recover.**
- 1) natural 2) terrible 3) repeated 4) passive
- 1497. His books were a success in his own country, but failed to attract much attention**
- 1) domestically 2) abroad 3) beyond 4) locally
- 1498. The teacher explained the passage again and again in order to make sure that every student in the class could understand it. "Again and again" means**
- 1) repeatedly 2) suddenly 3) differently 4) greatly
- 1499. The new took more than three years to develop before being put on the market.**
- 1) quantity 2) heritage 3) guideline 4) product
- 1500. A lot of kids don't have enough to do in their time, and that's when they get into trouble.**
- 1) repeated 2) blessing 3) actual 4) spare
- 1501. She a higher mark, but she didn't get it because she missed a week of classes due to illness.**
- 1) deserved 2) spared 3) realized 4) improved
- 1502. My wife told me to change my clothes because she thought I was not dressed for the party.** هنر ۹۷
- 1) seriously 2) personally 3) commonly 4) appropriately
- 1503. The sick man put his feet in cold water in the hope that it would help his body temperature.**
- 1) compare 2) lower 3) predict 4) guide زبان ۹۳ - با تغییر

- 1504.** The weather on the island was usually very hot, but there were often storms and rain.
 1) heavy 2) strong 3) hard 4) light
- 1505.** Advertising on the Internet hasn't our sales as much as we thought it might.
 1) counted 2) boosted 3) selected 4) founded
- 1506.** To avoid a cold, eat well, and get plenty of sleep and exercise to keep up your resistance to infection.
 1) taking 2) having 3) catching 4) raising
- 1507.** Those who stop learning give up the chances to a meaningful, satisfying and happy future.
 1) increase 2) elicit 3) dedicate 4) create
- 1508.** Banana, orange juice, and cream may seem an odd, but together they make a delicious drink.
 1) combination 2) addition 3) collection 4) generation
- 1509.** After he graduated from university, he returned to his with the purpose of serving his own people.
 1) homeland 2) identity 3) belonging 4) respect
- 1510.** Her daughter was by the local newspaper after a painting she did won a prize at a local art show.
 1) deserved 2) interviewed 3) handled 4) provided
- 1511.** The mother asked the teacher to kindly keep her her child's progress at school. ریاضی ۹۷
 1) informed of 2) interested in 3) careful about 4) friendly towards
- 1512.** We need to help young people develop a of responsibility while they're still at school.
 1) nature 2) fact 3) sense 4) quantity
- 1513.** Police are very concerned for the safety of a young who's been missing from home for three days.
 1) elderly 2) teenager 3) identity 4) childhood
- 1514.** Researchers have found that one of the brain is to produce substances that can improve your health.
 1) respect 2) addition 3) solution 4) function
- 1515.** Before buying yourself a new dictionary, look up a few words in different ones, so you can see which one has the clearest
 1) solutions 2) inspirations 3) principles 4) definitions
- 1516.** After working as an employee for many years, Bill decided to quit and open his own shop.
 1) repeatedly 2) gratefully 3) suddenly 4) generally
- 1517.** He's not very with his money; he pays for necessary things, but rarely helps people in need.
 1) generous 2) sociable 3) traditional 4) dedicated
- 1518.** Every year a large number of people come out and help us, and we are for their support.
 1) grateful 2) inspired 3) passive 4) dedicated
- 1519.** The project is designed to generate around 30 megawatts of power for the national grid. "Generate" means
 1) install 2) combine 3) boost 4) produce
- 1520.** There will never be a perfect to the situation because you can't please everyone all the time.
 1) principle 2) blessing 3) guideline 4) solution
- 1521.** Recent scientific studies have identified medicines which can help strengthen the body's immune system.
 1) accidental 2) repeated 3) fortunate 4) natural

- 1522. It takes many years for kids who have suffered so much to learn to love and not to**
1) sense 2) lack 3) hate 4) note
- 1523. If your heart is, it makes thousands of ways, but if it is not, it makes thousands of excuses. زبان ۹۶**
1) deep 2) active 3) flexible 4) willing
- 1524. The young lady suffered damage from the car accident and returned to the mental age of a five-year-old.**
1) brain 2) mind 3) cell 4) organ
- 1525. These works of art are considered of great importance to Iran's national**
1) belonging 2) guideline 3) heritage 4) compound
- 1526. Much of the country is suffering severe of water, and the small quantities supplied are not good for human use.**
1) depth 2) quality 3) lack 4) failure
- 1527. Businessman Andrew Carnegie about \$330 million to libraries, research projects, and world peace endeavors.**
1) elicited 2) donated 3) generated 4) installed
- 1528. The science teacher assigned each child to do a/an which would be presented in front of the entire class.**
1) guideline 2) combination 3) experiment 4) replacement
- 1529. When we hire new employees, we look at different criteria, but most education and experience.**
1) conditionally 2) importantly 3) successfully 4) functionally
- 1530. He whispered something in a language I recognized as Italian, but I could not the words.**
1) select 2) collect 3) prefer 4) translate
- 1531. Not, with youth unemployment so high, some school-leavers with qualifications fail to find jobs.**
1) surprisingly 2) personally 3) financially 4) interestingly
- 1532. If your child becomes ill, be sure that the knows what medicines he or she is taking.**
1) physician 2) inventor 3) researcher 4) developer
- 1533. Our vacation was a disaster; not only was the food terrible, the weather was very bad**
1) however 2) yet 3) as well 4) moreover
- 1534. The World Wide Web was by the English scientist Tim Berners-Lee in 1989. However, he wrote the first web browser in 1990.**
1) selected 2) invented 3) discovered 4) translated
- 1535. People employed under similar conditions should not be paid less than others performing similar**
1) cases 2) goals 3) tools 4) duties
- 1536. He writes a daily journal, and that me to try doing the same thing, but in English.**
1) inspired 2) realized 3) dedicated 4) confirmed
- 1537. You need to consume a lot more calories than you do each day if you want to gain weight.**
1) absolutely 2) comfortably 3) normally 4) publicly
- 1538. She made an arrangement with her employer she worked a reduced number of hours.**
1) unless 2) although 3) whereby 4) however

1539. In Japan, one should give and receive gifts with both hands; this is viewed as a sign of and politeness.

- 1) respect 2) addition 3) heritage 4) solution

1540. The nurses my temperature and changed my ice packs every few hours until my fever broke in the evening.

- 1) got 2) took 3) held 4) did

1541. He said the weather was beyond our control, and that last summer was one of the hottest on record.

- 1) issued 2) boosted 3) noted 4) inspired

1542. Dr. Majid Samii is a Iranian-German neurosurgeon and medical scientist who received Golden Neuron Award in 2014.

- 1) meaningful 2) traditional 3) distinguished 4) sociable

1543. Your mother read a bit of the letter you received because she opened it without looking at the name on the envelope.

- 1) repeatedly 2) accidentally 3) unconditionally 4) interestingly

1544. There has been a great deal of political in that European country since the death of the President.

- 1) uncertainty 2) principle 3) agreement 4) compound

1545. As we were finishing our conversation, Ellis something I had been wondering about.

- 1) carried on 2) put aside 3) depended on 4) brought up

1546. Stopping smoking can help to slow the progress of the condition and help to reduce the chances of lung

- 1) strength 2) boost 3) cancer 4) pause

1547. Australian researchers have a substance in coffee that acts like morphine, but doesn't have its deadly side effects.

- 1) invented 2) provided 3) discovered 4) realized

1548. Readers of the magazine said they wanted more stories about people and fewer about the rich and famous.

- 1) natural 2) ordinary 3) dedicated 4) religious

1549. When you take vitamin C, you can take large amounts at first, but then decrease the dose if you start having stomach problems. "Decrease" means

- 1) lower 2) replace 3) boost 4) repeat

1550. I enjoyed my time living and studying in India, but I really felt like I didn't there, so I was glad to finally come home.

- 1) belong 2) select 3) install 4) elicit

1551. Success or in learning a language will be determined by what you yourself contribute to the process.

- 1) diploma 2) identity 3) failure 4) reality

1552. If you are unable to attend the interview, for whatever reason, you should us immediately.

- 1) regard 2) inform 3) confirm 4) locate

1553. The greenhouse effect traps the sun's rays within our atmosphere, raising global temperatures.

- 1) despite 2) hence 3) since 4) although

- 1554.** With 382,650 babies being born each day, and 144,902 people dying daily, the world population by about 237,748 people a day.
- 1) combines 2) generates 3) increases 4) regards
- 1555.** There are a few small things that I don't like about my job, but all things considered, I think it's very
- 1) ordinary 2) enjoyable 3) terrible 4) passive
- 1556.** The of paintings has been sold to the British Museum where it will be preserved in much better conditions.
- 1) variety 2) quantity 3) collection 4) instance
- 1557.** Studies show that public transportation is used by people making regular trips each day, usually to work or school.
- 1) deeply 2) mostly 3) lately 4) quickly
- 1558.** A newspaper reader can what he/she is interested in and skip what he thinks is boring or irrelevant.
- 1) select 2) boost 3) confirm 4) inspire
- 1559.** Reading the of someone who lived hundreds of years ago gives us a good idea of how people lived at that time.
- 1) heritage 2) diary 3) record 4) guideline
- 1560.** Recent studies show that translation is a helpful in learning new foreign language vocabulary.
- 1) case 2) fact 3) sense 4) tool
- 1561.** The general is that education should be available to all children up to the age of 18.
- 1) diploma 2) quality 3) principle 4) strength
- 1562.** I no longer needed to work, and my wife was delighted when I offered to the baby during the week.
- 1) take after 2) hang out 3) get along 4) care for
- 1563.** We need to give them the tools to continue their development and gain the rewards they
- 1) deserve 2) replace 3) generate 4) boost
- 1564.** Unfortunately, we live in a that people have more respect for actors and football players than teachers or physicians.
- 1) heritage 2) principle 3) quantity 4) culture
- 1565.** Governments of many countries have introduced laws to the air, forests and sea resources and to stop environmental pollution.
- 1) boost 2) dedicate 3) protect 4) generate
- 1566.** Their findings further evidence that antibodies – specialized proteins that the body produces to fight infections – could one day be used as a method to prevent people from becoming infected with HIV.
- 1) boost 2) regard 3) provide 4) install
- 1567.** It has been shown in studies that vitamin C aids in the prevention of colds and infections.
- 1) mental 2) repeated 3) willing 4) inspired
- 1568.** Officer Brown has agreed to come to the school and give us a talk on crime prevention.
- 1) kindly 2) heavily 3) largely 4) deeply

Grammar

Passive Voice (1)

جملات مجهول (بخش اول)

to be + p.p.

در سال‌های گذشته با ۶ زمان پرکاربرد زبان انگلیسی آشنا شدیم:

① زمان حال ساده (درس‌های ۱ و ۳ انگلیسی نهم). مثال:

I watch TV.

فعل حال ساده

② زمان حال استمراری (درس ۲ انگلیسی نهم). مثال:

I am watching TV.

فعل حال استمراری

③ زمان گذشته ساده (درس‌های ۵ و ۶ انگلیسی نهم). مثال:

I watched TV.

فعل گذشته ساده

④ زمان گذشته استمراری (درس ۳ انگلیسی دهم). مثال:

I was watching TV.

فعل گذشته استمراری

⑤ زمان آینده ساده (درس ۱ انگلیسی دهم). مثال:

I will watch TV.

فعل آینده ساده

⑥ زمان حال کامل (درس ۲ انگلیسی یازدهم). مثال:

I have watched TV.

فعل حال کامل

در همه مثال‌های ارائه شده در بالا، جمله با فاعل (در این جا ضمیر فاعلی I) شروع شده است. پس از فاعل، فعل را به صورت معلوم (active) آورده‌ایم و چون این فعل (watch) به مفعول نیاز دارد، بعد از آن، مفعول (TV) را قرار داده‌ایم. اما اگر به هر دلیلی ندانیم که فاعل جمله چه کسی است و یا برایمان اهمیتی نداشته باشد که فاعل کیست، می‌توانیم از جمله مجهول استفاده کنیم.

روش مجهول کردن جملات معلوم

بهترین راه یاد گرفتن روش مجهول کردن جملات، انجام مرحله به مرحله این کار در قالب مثال است. مثال زیر را بخوانید:

The engineers built the bridge in 1986.

مهندسان این پل را در سال ۱۹۸۶ ساختند.

مفعول فعل معلوم فاعل
(گذشته ساده)

◀ در این جا فاعل جمله (engineers) معلوم و مشخص است و پیش از فعل معلوم (built) قرار گرفته است.

① اولین قدم برای مجهول کردن جملات معلوم، حذف فاعل از ابتدای جمله و قرار دادن مفعول به جای آن در ابتدای جمله است:

The engineers built the bridge in 1986.

⇒ The bridge built in 1986.

مفعول جمله معلوم

② در قدم دوم باید مهم‌ترین کار را انجام دهید و فعل را با ساختار to be + p.p. به شکل مجهول تبدیل کنید:

The bridge was built in 1986.

این پل در سال ۱۹۸۶ ساخته شد.

مفعول جمله فعل مجهول
معلوم (گذشته ساده)

فعل مجهول

همان‌طور که می‌دانید، فعل to be در اشکال مختلفی به کار می‌رود (am / is / are / was / were / be / being / been). برای این‌که بتوانیم تصمیم بگیریم در جمله به چه شکلی از فعل to be نیاز داریم، باید به زمان جمله دقت کنیم. در جدول صفحه بعد شکل مناسب فعل to be را برای زمان‌های مختلفی که تاکنون خوانده‌اید آورده‌ایم. البته برای این‌که دچار سردرگمی نشوید، در همه موارد از فعل نمونه watch (تماشا کردن) استفاده شده است:

زمان	شکل معلوم	شکل مجهول	مثال
حال ساده	watch / watches	am / is / are watched	The butter <u>is kept</u> in the fridge. کره در یخچال نگه داشته می‌شود.
حال استمراری	am / is / are watching	am / is / are being watched	The computer <u>is being repaired</u> at the moment. کامپیوتر الان در حال تعمیر شدن است.
گذشته ساده	watched	was / were watched	The young man <u>was taken</u> to the hospital immediately. آن مرد جوان فوراً به بیمارستان برده شد.
گذشته استمراری	was / were watching	was / were being watched	The room <u>was being cleaned up</u> when I arrived. وقتی رسیدم اتاق در حال تمیز شدن بود.
آینده ساده	will watch	will be watched	The letter <u>will be sent</u> tomorrow morning. نامه فردا صبح ارسال خواهد شد.
حال کامل	have / has watched	have / has been watched	Our flight to Paris <u>has already been booked</u> . پرواز ما به پاریس قبلاً رزرو شده است.

احتمالاً یادتان هست که در درس دوم سال یازدهم گفته شد «قسمت سوم فعل» (p.p.) چه‌طور درست می‌شود. اما بهتر است آن را در این جا با هم مرور کنیم. قسمت سوم فعل (p.p.)، در مورد افعال باقاعده، دقیقاً مثل قسمت دوم فعل (گذشته ساده) درست می‌شود؛ یعنی با اضافه کردن -ed به آخر فعل. مثال:

watch ⇒ watched play ⇒ played pray ⇒ prayed fix ⇒ fixed

تکنیک در صورتی که آخر فعل باقاعده حرف e داشتیم، قسمت دوم و سوم فعل با اضافه کردن -d به آخر فعل درست می‌شود. مثال:

use ⇒ used produce ⇒ produced hope ⇒ hoped move ⇒ moved

تکنیک در صورتی که آخر فعل با قاعده حرف y داشتیم، اما حرف قبل از y بی‌صدا بود (حروف غیر از u, i, e, a, o و u)، قبل از اضافه کردن -ed به آخر فعل، y را به i تبدیل می‌کنیم. مثال:

study ⇒ studied try ⇒ tried worry ⇒ worried reply ⇒ replied

اما همان‌طور که از اسم افعال بی‌قاعده مشخص است، این افعال قاعده مشخصی ندارند و باید قسمت دوم (گذشته ساده) و قسمت سوم (p.p.) آن‌ها را از جدول افعال بی‌قاعده آخر کتاب درسی‌تان (Irregular Verbs) حفظ کنید. مثال:

hurt ⇒ hurt ⇒ hurt choose ⇒ chose ⇒ chosen

drive ⇒ drove ⇒ driven make ⇒ made ⇒ made

این جدول را خیلی هری بگیرید. اگر افعال این جدول را خوب حفظ نکنید، در خیلی از مباحث گرامری به مشکل می‌خورید.

۳ تا همین جای کار هم جمله مجهول کامل و بی‌نقصی را درست کرده‌ایم. اما در صورتی که بخواهیم در جمله مجهول باز هم فاعل جمله را ذکر کنیم آن را به وسیله «فاعل جمله معلوم + by» بعد از فعل مجهول می‌آوریم:

The bridge was built by the engineers in 1986.

این پل در سال ۱۹۸۶ توسط مهندسان ساخته شد.

فاعل جمله معلوم + by فعل مجهول
مفعول جمله معلوم (گذشته ساده)



◀ توجه داشته باشید که این جمله از لحاظ معنایی، تفاوت خاصی با جمله معلوم اوایل درسنامه ندارد و صرفاً در این مورد تمرکز بر پلی است که ساخته شده، در حالی که در جمله معلوم، تمرکز جمله بر مهندسانی بود که آن پل را ساخته‌اند.

اصولترین موارد کاربرد جملات مجهول

به طور کلی در هر جایی که نخواهیم یا نتوانیم فاعل جمله را تعیین کنیم یا برای گوینده، اهمیت کار انجام شده بیشتر از انجام‌دهنده کار باشد، می‌توانیم از فعل مجهول استفاده کنیم. اما برای این که نسبت به کاربردهای فعل مجهول ذهنیت دقیق‌تری داشته باشید، این موارد را با مثال بررسی می‌کنیم:

① در صورتی که فاعل جمله برایمان مشخص نباشد، می‌توانیم از جمله مجهول استفاده کنیم. مثال:

My car has been stolen.

فعل مجهول (حال کامل)

ماشینم دزیره شده است.



◀ عمل دزدیدن انجام شده است. اما با توجه به این که فاعل این فعل برایمان مشخص نیست، در این جا از فعل مجهول استفاده می‌کنیم. فقط دقت کنید که چون زمان انجام فعل در گذشته دقیقاً معلوم نیست و در عین حال تأثیر فعل هم‌چنان باقی است، فعل مجهول را در زمان حال کامل نیاز داریم.

② در صورتی که برای گوینده، فاعل جمله اهمیت زیادی نداشته باشد و برای او فعل انجام شده دارای اهمیت بیشتری باشد، می‌توانیم از فعل مجهول استفاده کنیم. این کاربرد جملات مجهول به خصوص در متن‌ها و جملات علمی زیاد دیده می‌شود. مثال:

The cure was discovered in 2007 by a group of young scientists. این درمان در سال ۲۰۰۷ توسط گروهی از دانشمندان جوان کشف شد.

فعل مجهول (گذشته ساده)

◀ در این جمله آن چیزی که برای گوینده اهمیت دارد کشف درمان جدید است. یعنی گوینده با وجود این که از هویت فاعل جمله (a group of young scientists) مطلع است، ترجیح می‌دهد جمله را مجهول کند و فاعل را به وسیله by بعد از فعل مجهول قرار دهد.

I walked to work. The car is being repaired.

فعل مجهول (حال استمراری)

پیاده سر کار آمدم. ماشین در حال تعمیر است.



◀ برای گوینده جمله اهمیتی ندارد که چه کسی دارد ماشین را تعمیر می‌کند. برای او مهم این موضوع است که اتومبیل در حال تعمیر است و در دسترس او نیست. دقت کنید که چون فعل مجهول در حال حاضر در حال انجام است، آن را به صورت حال استمراری مورد استفاده قرار می‌دهیم.

③ گاهی اوقات هویت فاعل برای گوینده و شنونده به قدری واضح و بدیهی است که گوینده ترجیح می‌دهد از فعل مجهول استفاده کند. مثال:

The thief will be arrested tomorrow.

فعل مجهول (آینده ساده)

دزد فردا بازداشت خواهد شد.



هم برای گوینده و هم برای شنونده کاملاً واضح است که بازداشت دزد توسط پلیس انجام می‌شود. در نتیجه گوینده جمله ترجیح می‌دهد جمله را به صورت مجهول بیان کند تا بر روی مفعول جمله (دزد) تأکید بیشتری انجام شود. دقت کنید که چون فعل مجهول مربوط به زمان آینده است، آن را به صورت آینده ساده نیاز داریم.

از فعل مجهول می‌توان برای پنهان کردن هویت فاعل جمله استفاده کرد. یعنی گوینده می‌داند فاعل جمله چه کسی است، اما ترجیح می‌دهد آن را ذکر نکند. **۴** پنجره امروز صبح شکست.

The window was broken this morning.

فعل مجهول (گذشته ساده)

در این مورد به نظر می‌رسد گوینده جمله می‌داند چه کسی شیشه را شکسته است، اما ترجیح می‌دهد هویت او را مورد اشاره قرار ندهد. ضمناً چون فعل مجهول در زمان مشخصی از گذشته انجام شده، آن را در زمان گذشته ساده نیاز داریم.

در صورتی که فاعل جمله کلی باشد و انجام‌دهنده فعل شخص یا اشخاص به خصوصی نباشند، می‌توان از جمله مجهول استفاده کرد. مثال:

Rice is eaten by millions of people in Asia.

برنج توسط میلیون‌ها نفر در آسیا فورده می‌شود.

فعل مجهول
(حال ساده)



در این جمله با یک فعل کلی سروکار داریم که فاعل آن افراد بسیاری در قاره آسیا، هستند و در عین حال مربوط به زمان خاصی نیز نمی‌باشد؛ بنابراین از فعل مجهول در زمان حال ساده استفاده کرده‌ایم.

چند نکته در مورد جملات مجهول

تنها افعالی را می‌توان به صورت مجهول مورد استفاده قرار داد که به مفعول نیاز داشته باشند. این‌گونه افعال «افعال متعدی» هستند. اما اگر فعلی به مفعول نیاز نداشته باشد و در واقع جزء «افعال لازم» باشد، مجهول کردن آن فعل صحیح نیست، چرا که در این مورد اصلاً مفعولی نداریم که بتوانیم آن را به ابتدای جمله منتقل و جایگزین فاعل کنیم. مثال:

Ten people died in the accident.

ده نفر در تصادف فوت کردند.

مکان اتفاق افتادن فعل فعل لازم فاعل

چون die (مردن، فوت کردن) یک فعل لازم است و بعد از آن مفعول قرار نمی‌گیرد، نمی‌توانیم آن را مجهول کنیم.

She works at the hospital.

او در بیمارستان کار می‌کند.

مکان انجام فعل فعل لازم فاعل



در این‌جا فعل work (کار کردن) یک فعل لازم است و طبیعتاً چون مفعولی ندارد، مجهول کردن آن درست نیست.

نکته بعضی از متداول ترین افعال لازم (افعال بدون مفعول) که در معنی ذکر شده مجهول نمی شوند عبارتند از:

live	زندگی کردن	die	مُردن
rain	باران باریدن	snow	برف باریدن
rise	بالا آمدن	fall	افتادن؛ سقوط کردن
work	کار کردن	wait	صبر کردن، منتظر بودن
appear	ظاهر شدن؛ به نظر رسیدن	disappear	ناپدید شدن، محو شدن
happen	اتفاق افتادن، رخ دادن	occur	اتفاق افتادن، رخ دادن
cough	سرفه کردن	sneeze	عطسه کردن
arrive	رسیدن به	come	آمدن
exist	وجود داشتن، بودن	sleep	خوابیدن

۲ معمولاً افعالی که وضعیت یا شرایطی را توصیف می کنند نیز به حالت مجهول در نمی آیند. مثال:

They were having lunch.

آن‌ها ناهار می خوردند.



The birds are singing in the trees.

پرندگان در درختان آواز می خوانند.

۳ در صورتی که در جایگاه مفعول، ضمیر مفعولی (me / you / him / her / it / us / them) داشته باشیم و بخواهیم جمله را مجهول کنیم، ضمیر پس

از انتقال به ابتدای جمله، به ضمیر فاعلی (I / you / he / she / it / we / they) تبدیل می شود. مثال:

I asked him to open the window.

از او خواستم پنجره را باز کند.

ضمیر مفعولی فعل فاعل معلوم

⇒ He was asked to open the window.

از او خواسته شد پنجره را باز کند.

ضمیر مفعولی فعل مجهول ضمیر فاعلی

ضمیر مفعولی him بعد از مجهول شدن جمله و انتقال آن به ابتدای جمله، به ضمیر فاعلی (he) تبدیل شده است.

۴ در صورتی که در جایگاه فاعل، ضمیر فاعلی (I / you / he / she / it / we / they) داشته باشیم و بخواهیم بعد از مجهول کردن جمله، فاعل را به

وسیله by بعد از فعل مجهول قرار دهیم، باید به جای آن از ضمیر مفعولی (me / you / him / her / it / us / them) استفاده کنیم. مثال:

They have washed the dishes.

آن‌ها ظرف‌ها را شسته اند.

مفعول فعل معلوم ضمیر فاعلی

The dishes have been washed by them.

ظرف‌ها توسط آن‌ها شسته شده است.

ضمیر مفعولی فعل مجهول مفعول جمله معلوم



◀ ضمیر فاعلی **they** بعد از منتقل شدن به بعد از **by** در جمله مجهول، به ضمیر مفعولی **them** تبدیل شده است.
 ۵ بعضی از افعال در حالت معلوم دارای دو مفعول هستند. در صورتی که بخواهیم این گونه افعال را مجهول کنیم، بر مبنای این که بخواهیم بر روی کدام یک از این دو مفعول تأکید داشته باشیم، آن را به ابتدای جمله منتقل می‌کنیم و فعل در هر صورت مجهول می‌شود. مثال:

The old woman gave each child a present.

پیرزن به هر بچه هدیه‌ای داد.

مفعول دوم مفعول اول فعل معلوم فاعل معلوم

◀ فعل **give** (دادن) در این جا یک فعل دو مفعولی است؛ بنابراین در ساختار معلوم، هر دو مفعول آن بعد از خودش قرار می‌گیرند.

⇒ A present was given to each child (by the old woman).

هدیه‌ای (توسط پیرزن) به هر بچه داده شد.

مفعول اول جمله معلوم فعل مجهول مفعول دوم جمله معلوم



◀ در این جمله، گوینده بر روی **a present** (هدیه) تأکید کرده است.

⇒ Each child was given a present (by the old woman).

به هر بچه (توسط پیرزن) هدیه‌ای داده شد.

مفعول دوم فعل مجهول مفعول اول
جمله معلوم جمله معلوم

◀ در این جمله، گوینده بر روی **each child** (هر بچه) تأکید کرده است.

۶ افعال ربطی و حسی نیز در حالت مجهول مورد استفاده قرار نمی‌گیرند. این افعال را در درس دوم سال دهم خواندیم، اما بد نیست که آن‌ها را در این جا مرور کنیم:

be (am / is / are / was / were / be / being / been)	بودن
stay / remain	ماندن، باقی ماندن
become / get / turn / grow	شدن
seem / look / appear / sound	به نظر رسیدن
feel	احساس ... را داشتن
smell	بوی ... را داشتن
taste	مزه ... را داشتن

مثال:

The milk tastes strange.

شیر طعم عجیبی دارد.

فعل حسی (معلوم) فاعل

نکته البته افعال جدول بالا فقط در معنی ذکر شده در جدول، «افعال ربطی و حسی» هستند و در هر معنی دیگری جزء افعال عادی می‌باشند و اگر در آن معنی متعدی باشند، می‌توانند شکل مجهول داشته باشند. مثال:

The food is tasted before being served.

غذا پیش از سرو شدن پیشینه می‌شود.

فعل مجهول

◀ چون در این جمله فعل **taste** در معنی «مزه ... را داشتن» به کار نرفته، پس فعل حسی به شمار نمی‌آید و با توجه به متعدی بودن آن، می‌توانیم آن را به صورت مجهول به کار ببریم.

بخش دوم آموزش جملات مجهول در درس سوم همین کتاب ارائه شده است.